انکار و استخبار حضرت ابراهیم علیه السلام از قول «هذا ربی»

در صفحه هفتاد و چهار، [و در حال شرح] حدیث بیست و هشتم بودیم:

> «عن علي بن محمد بن الجهم ، قال : حضرت مجلس المأموون وعنده علي بن موسى الرضا عليهماالسلام ، فقال له المأموون : يا ابن رسول الله أليس من قولك إن الأنبياء معصوموون ، قال : بلى ، قال : فسأله عن آيات من القرآن ، فكان فيما سأله أن قال له : فأخبرني عن قول الله عزوجل في إبراهيم (فلما جن عليه الليل رأى كوكبا قال هذا ربي) فقال الرضا عليهاالسلام : إن إبراهيم عليهاالسلام وقع إلى ثلاثة أصناف : صنف يعبد الزهرة ، وصنف يعبد القمر ، وصنف يعبد الشمس ، وذلك حين خرج من السرب الذي أخفي فيه ، فلما جن عليه الليل ورأى الزهرة قال : هذا ربي على الانكار والاستخبار ، فلما أفل الكوكب قال : (لا أحب الآفلين) لأن الأفول من صفات المحدث لا من صفات القديم ، فلما رأى القمر بازغا قال : هذا ربي على الانكار والاستخبار ، فلما أفل قال : (لئن لم يهدني ربي لأكونن من القوم الضالين) فلما أصبح (ورأى الشمس بازغة قال هذا ربي هذا أكبر) من الزهرة والقمر على الإنكار والإستخبار لا على الإخباروالإقرار ، فلما أفلت قال للأصناف الثلاثة من عبدة الزهرة والقمر والشمس: (يا قوم إني بريء مما تشركون إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات والأرض حنيفا وما أنا من المشركين) وإنما أراد إبراهيم بما قال أن يبين لهم بطلان دينهم ، ويثبت عندهم أن العبادة لا تحق لما كان بصفة الزهرة والقمر والشمس ، وإنما تحق العبادة لخالقها وخالق السماوات والأرض ، وكان ما احتج به على قومه مما ألهمه الله عزوجل وآتاه كما قال الله عزوجل : (وتلك حجتنا آتيناها إبراهيم على قومه) فقال المأموون : لله درك يا ابن رسول الله. والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة ، وقد أخرجته بتمامه في كتاب عيون أخبار الرضا عليهاالسلام»[1].

ات این فقره از را حدیث رسیدیم؛ «علی الإنکار والإستخبار». علی بن محمد بن جهم گفت: در مجلس مامون حاضر بودم، مامون از حضرت علیه السلام، دوازده-سیزده آیه شریف از قرآن کریم ر سؤال کرد که ظاهرش با عصمت خیلی موافق نبود. حضرت علیه السلام، اینها را توضیح دادند که

موافق هست و مشکلی ندارد.

«فسأله عن آيات من القرآن ، فكان فيما سأله أن قال له: فأخبرني عن قول اللّه عزّوجلّ في إبراهيم (فلمّا جنّ عليه الليل رأى كوكبا قال هذا ربّي)». خب حالا کجای «**هذا ربی**» خلاف عصمت است که مامون از آن می‌پرسد؟؛ درست نیست که پیامبری وقتی ستاره‌ای را دید، بگوید این خدای من است. این خلاف بریء بودن وجود یک پیامبر از شرک است؛ یعنی به ستاره بگوید: «هذا ربی». این اصل اشکال او بود.

«فقال الرضا عليه‌السلام: إنّ إبراهيم عليه‌السلام وقع إلى ثلاثة أصناف: صنف يعبد الزهرة ، وصنف يعبد القمر، وصنف يعبد الشمس»؛ سه گروه بودند که عده‌ای ستاره زهره را عبادت می‌کردند و گروهی ماه را عبادت می‌کردند و گروه دیگری خورشید را عبادت می‌کردند. **«و ذلك حين خرج من السرب الذي أخفي فيه»؛** وقتی بود که از غار و جایی که مخفی شده بودند، بیرون آمدند. عرض کردم این خصوصیت روایاتی هست که باید بین آن‌ها جمع شود.

«فلما جنّ عليه الليل ورأى الزهرة»؛ حضرت زهره را دیدند و به کسانی که زهره را عبادت می‌کردند، خطاب کردند که «**قال : هذا ربّي على الانكار والاستخبار**»؛ خدای من این است؟!؛ یعنی این نیست. حتی استفهام انکاری هم نبود. احتمال دارد که استخبار، در اینجا، به‌معنای طلب الخبر باشد. استخبار با استفهام یکی است. استفهام یعنی طلب فهم یک چیزی را داشتن. استخبر یعنی طلب الخبر. یعنی طلب واقعیة المخبر عنه. آن مخبر عنه را طلب کرد. اما احتمالی که در سیاق اینجا در ذهن من اولی می‌آید، این است که استخبار یعنی طلب الاخبار. نه طلب الخبروية و الخبر، نه طلب المخبر عنه. بلکه به‌معنای طلب الاخبار است. یعنی اخبرونی؛ من از شما طلب می‌کنم تا به من بگویید: «هذا ربی»؟! «علی الانکار و استخبار» یعنی می خواستم آن‌ها را به حرف بیاورد. استخبار به‌معنای خبرویت یعنی می‌خواهم چیزی را بدانم. این با استفهام یکی است. اما استخبار به‌معنای طلب الاخبار من المخاطب، یعنی می‌خواهم کاری کنم که او به حرف بیاید. پس حضرت فرمودند: «هذا ربّي، على الانكار و استخبار»، یعنی طلب این‌که حرف بزنید.

شاگرد: استخبار انکاری باید باشد.

شاگرد۲: استخبار چه فرقی با استفهام دارد؟

استاد: استخبار اگر به‌معنای طلب الخبروية، طلب الخبر و طلب المخبر عنه باشد، همان استفهام است. اما اگر استخبار به‌معنای طلب الاخبار باشد، فرق می‌کند. مثلاً دیدی کسی را بازجویی می‌کند؛ کسی که متهمی را بازجویی می‌کند، رفته است و پرونده را دیده و از همه چیز خبر دارد. اما الآن از این متهم شروع به سؤال می‌کند؛ از او استخبار می‌کند؛ استخبار می‌کند یعنی می‌خواهد از او چیزی بفهمد؟!؛ خیر؛ بلکه می‌خواهد او را به حرف بیاورد و خودش خبر بدهد.

شاگرد: استفهام تقریری است. می‌خواهد طلب اقرار کند.

استاد: در این صورت، کلمه استفهام درست نیست. استفهام تقریری، استفهام اصطلاحی می‌شود. یعنی صرف اینکه لحن کلام شبیه لحن استفهام است، شما به آن استفهام گفته‌اید. یعنی تسمیه به شباهت است و الّا استفهام تقریری و استفهام انکاری، استفهام واقعی نیست.

شاگرد ۲: اگر سؤال از معتقدات طرف باشد، چطور؟

استاد: یعنی می‌خواهم خبر تو را بدانم.

شاگرد: یعنی شما چه اعتقادی دارید؟

استاد: شما چه اعتقادی دارید، طلب خبرویت است، نه از مخبر عنه. مثل صدق خبری و مخبری. این هم مانعی ندارد که استخبار از اعتقاد او باشد. ولی اگر استخبار از اعتقاد او باشد، با انکار، تهافت می‌شود. «علی الانکار و استخبار»؛ البته باید متعلقات دو تا باشد که درست می‌شود. یعنی علی انکار الواقع و الاستخبار عن العقیده. این هم خوب است.

«فلمّا أفل الكوكب قال: (لا أحب الآفلين) لأنّ الأفول من صفات المحدث لا من صفات القديم، فلمّا رأى القمر بازغا قال: هذا ربّي على الانكار والاستخبار، فلمّا أفل قال : (لئن لم يهدني ربي لأكونن من القوم الضالين) فلمّا أصبح (و رأى الشمس بازغة قال هذا ربّي هذا أكبر) من الزهرة والقمر على الإنكار والإستخبار لا على الإخباروالإقرار»؛ که اشکال ماموم بیاید.

«فلمّا أفلت قال للأصناف الثلاثة من عبدة الزهرة والقمر والشمس... فقال المأموم: للّه درك يا ابن رسول اللّه. والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة، وقد أخرجته بتمامه في كتاب عيون أخبار الرضا عليه‌السلام». چند سؤال خوب در اینجا مطرح است، به ترتیب جلو می‌رویم. هر چه هم به ذهن شما می‌آید، بفرمایید تا بنده، متکلم وحده نباشم.

فرمودند: «**أخذنا منه موضع الحاجة**»؛ خب، موضع حاجت چرا این قسمت است؟ باب دوم کتاب توحید صدوق هستیم؛ باب التوحید و نفی التشبیه. اصلاً اساس این باب که روایات متعددی و حسابی آورده‌اند و باب ممتعی است، می‌خواهند بگویند صفاتی هستند که لاتلیق باللّه تعالی؛ لاتلیق بجنابه. لذا می‌فرمایند: «موضع الحاجة». این حدیث در ذهن این محدث بزرگ، بوده است. می‌گویند امام علیه‌السلام وقتی آیه کوکب را توضیح می‌دادند، صفاتی که در زهره و قمر و شمس بوده است و ذات الهی از آن صفات بری است را، ذکر کرده‌اند. لذا فرمودند: «موضع الحاجة». موضع حاجت این باب ما، پیدا کردن صفاتی است که در مخلوق هست ولی در خالق راه ندارد.

پس حال عبارت را برگردیم تا موضع حاجت را پیدا کنیم. یکی فرمودند: «لأنّ الأفول من صفات المحدث لا من صفات القديم». این عبارتی که امام علیه‌السلام در ابتدای «کوکبا» فرمودند، شروع حاجت ایشان است. افول از صفات حادث است، نه از صفات قدیم؛ نفی التشبیه است. همه اینها آفل هستند، پس با او تفاوت دارند. بعد در ادامه، حضرت علیه السلام فرمودند: «أنّ العبادة لا تحق لما كان بصفة الزهرة والقمر والشمس، وإنّما تحق العبادة لخالقها وخالق السماوات والأرض»؛ این هم باز نفی تشبیه است. وصف خالقیت آنی است که مختص خدای متعال است. این موضع حاجتی است که ایشان فرمودند.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۴.

بازبینی #3
ایجاد شده 11 دسامبر 2024 15:53:16 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 دسامبر 2024 17:17:51 توسط ... .